

زین ابزار

نگارش :

استاد ابراهیم پور اوو

در میان نوشته‌های باستانی که بیگانگان بجای گذاشته‌اند تاریخ هرودوت بیش از دیگران از ابزار-های جنگی لشکریان ایران سخن رفته است بویژه در جائیکه این نویسنده سده پنجم پیش از میلاد از لشکر کشی خشیارشن^۱ بسوی یونان یاد میکند آنچه آنچنان که میدانیم این لشکر کشی در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح روی داد و هرودت در آن هنگام کودکی بود سه ساله یا چهار ساله. در آن روز گاران آتش کین ایرانیان در دل هر یونانی نژاد زبانه میکشید این است که هرودت در سخن از از همین لشکر کشی بیطرف نیست و نمیتوانست از ناسزا گفتن بایرانیان خودداری کند و آنچه درباره این

(۱) بهتر است که نام چهارمین شاهنشاه هخامنشی را خشیارشن بنویسیم نه خشیارشاه. ندانستم این اشتباه از کجاست که همه را با اشتباه انداخته است. دردنباله گفتار زین ابزار آن را یاد خواهم کرد.

جنگ از هم‌نژادان خود شنیده بود، نگاشته است، اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون ایران نوشته واز پوشاک و جنگ ابزار آنان سخن بمیان آورده همه باید از روی سندی باشد که در زیر دست داشته است.

بویژه اینکه مینویسد سرداران این جنگاوران از هر نژاد و سرزمینی که بودند، همه ایرانی بودند و نامهای آنانرا نیز یاد کرده است. بیشتر این سرداران از شاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند.

درین نبرد که بزرگترین زد و خورد باستانی بشمار میرود همه مردم امپراتوری پهناور هخامنشی برانگیخته شده بودند:

پارسی و مادی و پارتی و گرگانی و خوارزمی و سفدی و هراتی و بلخی و کابلی و ارمنی و مردمی بیشمار از تیره‌های گوناگون چون سکا و هندی و یونانی نژادان از کرانه‌های دریا و جزیره های اژه و از نژادهای سامی چون بابلی و آشوری و عرب و فینیقی و از آفریقا چون مصر و حبشه و از نژادهای گوناگون آسیای کوچک و جزایران.

ناگزیر هر گروه ازین زمین بائین مرز و بوم خود، بساز و برگ جنگ بر خوردار بودند. نخست پارسها با این ابزارها بنبرد برخاستند: بر سر خودی داشتند که *Tiara* خوانده میشود، نیم تنه رنگین آستین دار در برداشتند، زره آهنین آنان مانند پولکهای ماهی ساخته شده، ران بند (ران بان) داشتند سپر آنان از جگن بافته شده، ترکش (تیردان) بر آن آویخته، نیزه کوتاه، کمان بزرگ، تیرازی، کاردی بکمر بند بسته که بسوی ران راست آویخته بود پس از آن مادها که همان ابزارهای پارسها را داشتند. ساز و برگ خوزیها نیز همانند پارسها بود جز اینکه بجای *Tiara*، خودی بسرداشتند که *Mitra* خوانده میشود.

همچنین گرگانیها مانند پارسها زین ابزار داشتند. آشوریها خود آهنین بسر داشتند و چنان ساخته شده بود که نمی توان گفت که چگونه. آنان را سپر و نیزه و کاردی است همانند مصریها و گرزشان با آهن پرداخته شده بود. بلخیها خودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود. کمان از نی داشتند و بآیین

کشور خود از نیزه کوتاه برخوردار بودند. سکاها دستاوی بلند بر سر نهاده کمان ساخت سرزمین خودشان و تبرزینی هم داشتند. هندوان جامهٔ پنبه‌ای برتن کرده و بنیزه و تیری، هردو ازنی برخوردار بودند، نوک تیرشان آهنین بود. هراتیها را کمانی بود مانند کمان مادیهها و ابزارهای دیگرشان با ابزارهای بلخیها تفاوتی نداشت. پارتها و خوارزمیهها و سفدیها و کنداریها (مخزنه و بلوچستان) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که، بلخیها را کاسیها (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان ازنی بود، ساخت سرزمین خودشان. زرنگیها (سیستانیها) موزهٔ بلندی بپا داشتند که تا بز انوی آنان میرسید. سازوبرگ جنگی آنها کمان و نیزه مادی بود. جنگاورانی از خاک افغان نیم تنه چرمین بتن کرده کمان و کار داشتند. جنگاورانی از مردم کرانه کرمان و مکران (۵) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان، جنگ ابزار با خود داشتند.

عربها جامهٔ فراخی پوشیده، دامن بکمر بسته، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند. حبشیها پوست پلنگ و پوست شیر در بر کرده، کمان بلندی داشتند که از شاخهٔ یک گونه درخت خرما ساخته شده بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی، نوک تیرهای آنان بجای آهن از سنگ تیز شده بود، آنچنانکه میتوانستند با آن روی نگین (مهر) کنده گری (حکاکی) کنند، آنان را نیزه‌ای هم بود که در سر آن شاخ تیز شده گوزن، پیوسته بودند گرزهای آنان از آهن روپوشی داشت. در پهنه کارزار به نیمی از تن خود گچ میمالیدند و به نیمی دیگر گل «اخرا».

گروه دیگری از آنان که حبشیهای شرقی خوانده میشوند، در سازوبرگ، جنگی چون هندیها بودند، جز اینکه روی سرشان بجای خود یا کلاه، پوست کلهٔ اسب که با گوشها و یال کنده شده، دیده میشود، آن گوشه‌ها را راست نگاه داشته و آن یال نیز به حقیقه همانند بود.

مردم لوبیه (LIBYA) جامهٔ چرمین به تن و نیزه بدست داشتند. هرودت پس از آن از گروههای دیگر لشکریان خشیارشن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچک و جزیره های دریای اژه هستند و از این ابزارهای هر یک از آنان سخن میدارد. همه این جنگاوران را درین گفتار آوردن، سخن را بدرزا خواهد کشاند، شاید هم چندان سودمند نباشد، زیرا جنگ ابزار بسیاری از آنان یکی است، آنچنانکه خود گوید: سازوبرگ مردم لیدیا در آسیای کوچک [در پارسی باستان سپردا Sardis = Sparda] مانند جنگاوران یونانی نژادانی است که در میان لشکریان ایران بودند؛ گروهی از این لشکریان که از جزیره های دریای سرخ بودند در پوشاک و ابزار جنگ، همانند مادها بودند هرودت در پاره ۸۵ از بخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان گوناگون خشیارشن از یک دسته از این سپاهیان نام میبرد که از سرزمین هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گوید اینان کمند افکنان چیر دست اند. در اوستایی که امروزه در دست داریم به واژه کمند و کمند افکن بر نمی خوریم؛ این است که در اینجا از این رزمیان ایرانی یاد می کنیم: بگفته نویسنده یونانی «گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان Sagartin - Sagartia - Asagarta) که شبان پیشه اند و با ایرانیان هم نژاد و هم زبان اند، هشت هزار سوار بجنگ فرستادند، اینان خود پولادین یا آهنین ندارند، جنگ ابزارشان کارداست و بس و دیگر ریسمانی (کمند) دارند که از رشته چرمین بهم بافته شده. اینان در پیکار همینکه به ماورد خود نزدیک شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب و یاسوار اندازند و بسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار در پیچ و خم کمندشان جان بسپارد»

واژه کمند در پهلوی و پارسی یکی است و این زین ابزاری است که در روز کارزار بکار میرفته و بساهم دامیاران از برای شکار جانوری بکار میبردند. گویند گان ما گیسوی دلدار را به کمند همانند کنند:

فریدون چو بشنید ناسود دی-ر	کمندی بیار است از چرم شیر
به بندی به بستش دودست و میان	که نگشاید آن بند پیل ژیان

فردوسی

ای زلف تو هر خمی کمندی چشمت بگرشمه چشم بندی
سعدی

کمندی من از زلف بر سازمش نترسم بگرردن در اندازمش
گراورا کمندی بود ماه گیر مرام کمندی بود شاه گیر
نظامی

کز نفون در کتاب خود که لشکر کشی (Anabasis) خوانده شده ، بسا از جنگ ابزارهای لشکریان کوروش کوچک و لشکریان همآوردش اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) یاد میکند چنانکه میدانیم در سر تاج و تخت هخامنشیان میان این دو برادر جنگ در گرفت . کوروش کوچک که فرمانروای آسیای کوچک بود ، در میان لشکریان بومی و ایرانی خود ، سیزده هزار جنگاور مزدور یونانی هم داشت . کوروش در سوم سپتامبر ۴۰۱ پیش از میلاد درین پیکار در کوناخا - Kunaxa کشته شد در نزدیکی شهر بابل که امروزه آنجا را خان اسکندریه خوانند و سردار لشکریان یونانی وی بنام کلمارخس Klearchos نیز بفرمان چیتر فرنه Cithrafernah (Tissaphernes) که یکی از سرداران اردشیر دوم بود نیز کشته شد . پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند ، کز نفون Xenophon را ببرداری خود برگزیدند ، ببرداری اوست که ده هزار یونانی توانستند خود را به ترسوس برسانند و از آنجا راه مرز و بوم خود پیش گیرند کتاب اناباسیس که «بازگشت ده هزار» خوانده میشود نوشته خود این سردار آقمنی است و آنچه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سرزمینهای شاهنشاهی ایران دیده ، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش آمدهای این ستیزه است، این است که کتاب بسیار سودمندی است . اما کتاب دیگر او که کوروشنامه (Cyropædie) خوانده میشود ارزش تاریخی ندارد . داستانی است که کوروش بزرگ قهرمان آنست .

کز نفون در سخن از لشکریان دو برادر همآورد بسا از ابزارهای جنگی این دو گروه یاد میکند ، ناگزیر بسیاری ازین سازو برگها همان است که در هرودت ، در سخن از لشکر کشی خشیارشن بسوی یونان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها درخور یادآوری است این است که هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود، دسته سنگ انداز یا فلاخن دار داشتند گروه‌های (گلوله‌های) فلاخن گروهی از آنان از سنگ و گروهی دیگر از فلز بود. فلاخن جنگ ابزاری است که در اوستا هم یاد شده و از آن سخن خواهیم داشت و بسا کز نفون در جنگ و گریز یونانیان از این جنگ ابزار یاد میکند.

و دیگر از این ابزارها که کز نفون یاد میکند (در بخش یکم فصل ۸) داس است. گوید آنگاه که کورش به پهنه کلزار درآمد در سر لشکریان خود که همه از خود زره و ران‌بان برخوردار بودند و اسبها نیز برگستوان و سینه پوش داشتند، کورش یگانه سواری بود که سر برهنه بتکاپو درآمد.

پیشاپیش لشکریان پادشاه اردشیر، گردونهای جنگی بجنبش درآمدند باین گردونها از چپو راست و پایین داسهایی پیوسته بودند که در کار زار دشمنان را درو میکرد. این ابزار سهمگین که داس یا دهره باشد در اوستا در میان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه. در فرهنگهای سانسکریت داترا dātra بهمان معنی که دهره و داس در فارسی دارد، گرفته شده است.

در مقدمهٔ الادب زمخشری (۴۶۷-۵۳۸) و همزمان او، المیدانی در کتاب السامی فی الاسامی که هردو فصل بسیار مفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نامهای جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچکدام از آنها ندیدم که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط يك دو فرهنگ فارسی، دهره را يك گونه شمشیر یاد کرده اند مثلاً در مجمع‌الفرس جلد دوم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که بساطور ماند و دسته بر آن نشانند اما در سامی مسطور است که دهره شمشیر است کوچک که هردو طرف آن تیز باشد و سرش باریک باشد همچو سنان نیزه. در سامی که خود نگاه کردم چنین چیزی گفته نشده است و هیچ دیده نشده که پیشینیان

واژه دهره یا داس را جزمنا معنی که دارد و آن ابزار دروگری است بمعنی دیگر گرفته باشند.

یکی مرد با تیز داسی بزرگ سوی مرغرار اندر آید سترگ
همی بدو دآن گیاهشک و تر نه بردارد او هیچ از آن کارسر
(شاهنامه چات مسکو جلد یکم ص ۲۱۹)

چو گوری بودم اندر مرغزاران ندیدم دام و داس دامیاران
تو بسودی دامیار و داسدارم نهادی دام و داست بر کنارم

فخرالدین گرگانی درویس و رامین

دیگر از نوشته های باستانی که چند زین ابزار باهم در آنها یاد شده نامه پازند مینوخرداست. ازین نامه بسیار گرانها و سودمند متن پازند و پهلوی و سانسکریت هر سه را در دست داریم.

بیگمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اما آن متن پهلوی که یاد گاری از روزگار سانیان بود از دست رفت و پس از چندی از روی متن پازند، یک متن پهلوی فراهم گردیده است این کار ناگزیر پس از تاخت و تاز تازیان انجام گرفت. روزگاری که زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی این نامه خود گویاست که دیگر زبان رایجی نبوده و یک گونه ساختگی در آن هویداست و لغزشهای فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به نریوسنگ پسردهاول Dhaval باز خوانده شده و او دستور نامور دانشمند پارسیان هند بود. در پایان سده دوازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همانجایی که نخستین دسته مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها بایران بار اقامت افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهنسال سانسکریت زبانش همگانی نبود.

نامهای بسیاری ازین زین ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی یکی است. و خود زبان پازند با اندازه ای بزبان کنونی ما نزدیک است که چندان نیازمند تغییری در آن نیستیم. فرگرد ۴۳ مینو خرد که در آن برخی ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده با اندک تغییری این است:

پرسید دانای مینو خرد ، چگون هر مزو امشا سپندان و بهشت خوشبوی [هوبوی] خرم [هورام] را فزونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید (دروند) و دیوان را ستوه کردن و ازدوزخ بدبوی [دش گند] و تاریک رستن چون شاید ؟ مینو خرد پاسخ کرد : هر مز و خدای و امشا سپندان و بهشت خوشبوی و خرم از آن خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان ستوه کردن و ازدوزخ تاریک بدبوی رستن ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیمان خود کنند و مینوی زین ابزاری همانند زره گردی به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی سپاسداری را همانند گرز (وزرا *vazra*) و مینوی بندگی (فروتنی) را همانند کمان و مینوی رادی همانند تیرو مینوی پیمان‌داری را همانند نیزه و مینوی تخشایی (کوشش) را همانند بازوبان (اچدست) سازند و به مینوی بهره (بخت) پناه برند

باین آیین به بهشت و بینش گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن شاید در میان این واژه‌ها واژه « اچدست » که به بازوبان یا انگه‌مان بازو و دست گردانیدیم در زبان فارسی ما بجای نمانده اما شك نیست که در متن پازند « اچدست » همان ابزاری است که دست‌را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد بویژه تیراندازان را . در متن سانکریت مینو خرد که یاد کردیم ، این واژه گردانیده شده به *hastāvalambin* و در همه فرهنگ‌های سانسکریت واژه‌های *hastāvāpa* و *hastāvāmba* بهمین معنی یاد گردیده است

در میان اینگونه نامه‌های کهنسال که در آنها نام‌های برخی از جنگ‌ابزارها باهم آمده باشد ، ارداویراف نامه درخور یادآوری است

چنانکه میدانیم درین نامه پهلوی ازین سخن‌رفته که ارداویراف پارسا و پاک‌آز برای تماشای بهشت و همستکان (برزخ) و دوزخ بر اهنمایی ایزدسروش و ایزد آذر بجهان دیگر شتافت و آنچه دید که چگونه نیکو کاران بپاداش رسیده از بخشایش خداوند کار بهره ورنند و گناهکاران که برنج و شکنج اندرند ، همرا پس از بازگشت بجهانیان رسانید ، در فر کرد ۱۴ آن نامه آمده روانهای سه گروه از مردم را که پیشوایان و کشاورزان باشند در بهشت دیدم.....

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) از بهترین رامش و خوشی بر خوردار بودند
جامه شاهانه بر تن داشته وزین ابزار زرین این گردان که بگوهر هادر نشانده
بود میدرخشید. ران پوش (رادین) آنان بسیار شکوهنده بود؛ توانایی و
پروزی از همه هویدا بود.

در تاریخ حمزه اصفهانی که در سال ۳۶۰ در گذشت در سخن از پادشاهان
ساسانی، نشانی که هر يك از آنان برای خود برگزیده بودند و رنگ تاج و
شلوار برگزیده آنان را یکایک یاد میکند و چندین بار آورده که آنچه مینویسد
از «کتاب خود ملوک بنی ساسان» است.^۱ ناگزیر این کتاب همان است که
مسعودی از آن نام میبرد.

مسعودی در کتاب خود التنبیه گوید: من در سال ۳۰۳ در اصرخ، سرزمین
فارس نزدیکی از خاندان بزرگ و آزاده، نامه بزرگی دیدم که در آن بسیاری
از دانش ایرانیان و کارنامه پادشاهان آنان و بناهای آنان و سیاست آنان سخن
میرفت... در آن تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی دیده میشد که بیست
و پنج تن از آنان مرد بودند و دو تن زن. این تصویرها از روزهای آخر
زندگانی شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. در آن تصویرها جامه و
تاج وریش و قیافه چهر هر يك نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ نشان
میداد، ایستاده بود و اگر در انجام کار کشوری بود، نشسته بود. این نامه
در گنجینه‌ای نگاهداری میشد.

مسعودی باز گوید: رونوشتی از این نامه در نیمه ماه جمادی الثانی ۱۱۳ از
پهلوی عبری گردانیده شده از برای هشام بن عبد الملک بن مروان. تصویرها
با رنگهای شگفت‌انگیز نگارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا
نمیشود، همه از زر و سیم محلول و مس مسحوق شده بود. کاغذ آنچنان زیبا
و نازک بود که نتوانستم دریابم، کاغذ است یا پوست آهو. مسعودی در پایان
گوید: «فکان اول ملوکهم فیه اردشیر شاعره فی صورته احمر مد نروسر او یله

۱ نگاه کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلین ۱۳۴۰ هجری

لون السماء وتاجه اخضر فی ذهب بیده رمح و هو قائم و آخر هم یزدجرد بن شهریار بن کسری ابرو یز شماره اخضر موشی و سراویله موشی لون السماء و تاجه احمر قائم بیده رمح معتمد علی سیفه»^۲

در تاریخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جز اینسکه درباره تاج یزدگرد افزوده دارد: «و خفا فهم کلهم احمر». در کتاب معجم التواریخ که در سال ۵۲۰ نوشته شده، آنچه درباره ساسانیان آمده همان است که در تاریخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از «کتاب صور ملوک بنی ساسان» است.

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و معجم اندک تفاوتی است، این است که همان فارسی معجم را آنچنان که هست در اینجا میآوریم^۳: «اردشیر بابکان» پیراهن او بدینارها بود (زر بفت) و شلوار آسمان گون و تاج سبز در زر و نیزه قایم در دست.

شاپور، پیراهن آسمان گون و شلوار وشی (گلدان، بانقش و نگار) و تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته.

هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار سبز و تاج سبز در زر داشت [اندر دست] راست نیزه و اندر چپ سپر.

بهرام، با پیرهن سرخ و شلوار سرخ و تاج آسمان گون، اندر دست راست نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چسبیده.

بهرام الشانی، پسر بهرام بن هرمزد بود، بصورت او نگاشته با پیراهنی وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان گون [میان] دوشرفه (کنگره) زرین بر سر بر نشسته و کمائی بر زه کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر اندر چپ گرفته.

۲ نگاه کنید به التنبیه والاشراف چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۹۲ - ۹۳

۳-۳ تا ۳۲ ص ۳۸

بهرام الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان گون بود است باشلوار سرخ بر سر بر نشسته و بر شمشیر تکیه زده و تاج او سبز میان دوشرف زر اندر ساخته. فرسه بن بهرام نرسی نیز گویند، پیراهنش وشى سرخ بود و شلواروشى بر لون آسمان، بر پای استاره نگاشته است. باتاج سرخ و بهر دو دست بر شمشیر فرو چفسیده.

هر مزد پسر نرسی، پیراهن سرخ وشى باشلوار آسمان گون و تاج سبز بر سر نهاده و بهر دو دست تکیه بر شمشیر زده.

شاپور پسر این هر مزد بود و او را عرب ذوالا کتاف لقب کردند و پارسیان او را شاپور هویه سنبا خواندندی، پیراهن او مورد بودوشى، شلوار سرخ وشى بر تخت نشسته تیر زینى اندر دست و تاج بلون آسمان بزر منقش بر نگهاندر میان دو شرفه زر، و صورت ماه بر سر نگاشته.

اردشیر پسر هر مزد بن نرسی، پیراهن او آسمان گون بود و شى بدینار ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و بچپ اندر شمشیر بود بدان چفسیده و تاج سرخ بر سر نهاده.

شاپور بن شاپور، پسر شاپور ذوالا کتاف، در کتاب صور پیراهن او وشى سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوار آسمان رنگ، تاج میان دو شرفه زر اندر برنگ سبز، ایستاده نگاشتست، قضیعی آهن صورت مرغی بر سرش بدست راست و بدست چپ بر قبضه شمشیر فراخمیده.

بهرام بن شاپور و او را کرمان شاه خواندندی، تاج او سبز گوید، در میان سه شرف زر و پیراهن آسمان گون و شلوار وشى کرده، بدست راست اندر نیزه و بدست چپ بر شمشیر فراخمیده.

یزدگرد پسر بهرام بود پارسیان او را بزه گر خواندند، پیراهن او سرخ بود و شلوار بلون آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندر دست.

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نگاشتست و شلووار سبزوشی و گرز اندر دست .

یزدجرد پسر بهرام گور و او را یزدگرد نرم خوانند، پیراهن سبزداشت و شلووار وشی سیاه رنگها با زر و تاج و آسمان رنگ بر تخت نشسته و تکیه زده بر تیغ .

فیروز پسر یزدگرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نگاشتست و شلووار آسمان گون بزر وشی کرده و تاج هم بدین رنگ، بر تخت نشسته نیزه اندر دست گرفته .

بلاش پسر فیروز بود، پیراهن سرخ داشت و شلووار با سیاهی و سفیدی بهم آمیخته، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته .

قباد پسر فیروز بودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی و سفیدی آمیخته و شلووار سرخ و تاج سبز بر تخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

کسری نوشروان، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب فدشخوار گر شاه گفتندی بروزگار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و گر نام پشتها. پیراهن اوسفید بود برنگها آمیخته ووشی کرده و شلووار آسمان رنگ، بر تخت نشسته و بر شمشیر فراخمیده .

هرمزد پسر نوشروان، پیراهن وشی سرخ داشت و شلووار آسمان گون بود با تاج سبز بر تخت نشسته بدست راست اندر گریزی داشت و چپ برقبضه تیغ نهاده .

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز خواندندی، پیراهن مورد وشی داشت و شلووار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه در دست .

شیرویه پسر کسری پرویز و اصل نام (او) قباد بود .. و اندر کتاب صورت
آل ساسان گوید: پیراهن اووشی سرخ داشت و شلوار آسمان رنگ و تاج سبز
بر پای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بود و کودک، پیراهن آسمان گون داشت و تاج سرخ،
بر پای ایستاده نیز بدست راست و بدیگر دست شمشیر چمبیده .

پوران دخت دختر پرویز بود، پیراهن وشی سبز داشت و شلوار آسمان گون
و تاج همچنان بر تخت نشسته تبرزینی در دست .

آزرمیدخت خواهر پوران بود، پیراهن او سرخ نکاشتست ملون و شلوار
آسمان گون و تاج بر سر، برسریه نشسته، بدست راست تبرزینی و چپ بر
تیغ تکیه زده .

یزدجرد آخر ملوک عجم پسر شهریار بن کسری پرویز بود، پیراهن وشی
سرخ داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه اندر دست و بر شمشیر فراخمیده
و همه ملوک بنی ساسان را موزه سرخ بودست .

آنچنان که دیده میشود بیشتر زین ابزارها و درین دو کتاب تاریخ حمزه
و دیجمل یاد گردیده چون نیزه - سپر - شمشیر - کمان بزه کرده - چوبه
تیر - تبرزین - گرز - تیغ و در میان اینها نیزه و شمشیر بیشتر بر گزیده شاهان
ساسانی بود و در میان رنگها، آسمانگونی یا آسمان رنگ بهمه رنگهای دیگر
چون سرخ و سبز و زرد و سفید و سیاه بر تری دارد و باین میماند که رنگ ملی
آن روزگاران باشد. شکلهای تاج پادشاهان ساسانی در سکه هائی که از آنان
بجای مانده پیداست همچنین در کنده گریها و پیکرهائی که از این شاهان

بیادگار مانده، شکل تاج و درخت آنان نیز دیده میشود اما خبری که از مسعودی یاد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهریاران خاندان ساسانی و رنگهای برگزیده تاج و درختشان آنچنان که بر شمردیم از تصویر نامه ایست که از همان روزگار ان پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است
 ناقصام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی